

# بررسی سه دیدگاه «اخلاق مبتنی بر فضیلت، اخلاق مبتنی بر عمل و اخلاق مکمل»



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تاریخ دریافت: ۸۰/۸/۵

تاریخ تأیید: ۸۰/۶/۲۲

مرضیه صادقی \*

## چکیده:

مقاله حاضر درصدد بیان معیاری است که فلاسفه اخلاق در جهت درست و نادرست بودن احکام اخلاقی ارائه داده‌اند، اما از آن جایی که به نظر نویسندگان دیدگاه اخلاق مبتنی بر فضیلت از جایگاه عمیق‌تری برخوردار بوده، به نقد و بررسی‌هایی که نسبت به این دیدگاه بعمل آمده، پرداخته شده است. همچنین به نقدهایی که این دیدگاه نسبت به دیدگاه مقابل خود، یعنی اخلاق مبتنی بر عمل دارد، اشاره شده و در پایان به تبیین قول مختار در این زمینه پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: فضیلت، ارزش، اخلاق، انگیزه، وظیفه، اصول اخلاقی

## مقدمه:

موضوع اخلاق بویژه از اواخر قرن بیستم، اولویت و اهمیت خاصی پیدا کرده، چرا که برای همه انسانها شناختن اصول رفتار درست، جهت خوب زیستن، نقش اساسی دارد، بنابراین ما نیز یکی از مباحث فلسفه اخلاق، یعنی معیار صواب و خطا بودن گزاره‌ها و احکام اخلاقی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در این بحث معمولاً از سه نظریه سخن به میان می‌آید.

(۱) نظریه غایت انگار (۲) نظریه وظیفه گرا (۳) نظریه فضیلت محور

مقصود از دسته اول، آن گونه نظریاتی است که ارزش عمل را، مبتنی بر نتیجه آن می‌دانند؛ البته این خود نیز انواع گوناگونی دارد؛ اما همه آنها به utilitarianism مشهور هستند که به معنای سود گروی است، اما غایت گرایان غالباً لذت گرا هستند، گرچه عده‌ای از آنها کمال گرا هستند. بین لذت گرایان نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ عده‌ای خودگرا هستند، یعنی معتقدند که انسان باید همیشه کاری را بکند که بیشترین خیر خودش را ایجاد کند. در حالی که عده دیگر که به سودگرای جمعی مشهورند، معتقدند غایت اخلاقی که باید در تمام اعمالمان به دنبال آن باشیم، بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر در کل جهان است. البته هر یک از نظریات سودگرا، از جهت دیگر نیز قابل تقسیم به سودگروی عمل نگر و قاعده نگر است. اما نظریات وظیفه گرا بطور کلی صترفاً تأکید بر عمل دارند؛ به بیانی دیگر معیار اخلاقی بودن عمل را وظیفه بودن آن می‌دانند.

صاحبان نظریات دسته سوم نیز معتقدند که نه تنها انجام کار درست اهمیت دارد، بلکه انگیزه نیز در انجام آن لازم است.

در این مقاله، کوشش شده این تقسیم بندی را براساس تفسیری که فلاسفه معاصر داشته‌اند مطرح کنیم، از این رو می‌توان، اقوال آنان را در سه دسته کلی جای داد. مسلماً در این مقاله مجال بحث از اقسام دیگر و جزئیات مربوط به آن نمی‌باشد. به دلیل این که طرح دوباره فضایل اخلاقی به عنوان یک نظریه اخلاقی، عمدتاً معلول عدم رضایت از نظامهای اخلاقی عمل محور بوده است و همین امر سبب شده بود که بعضی از فلاسفه در پی بازگشت به یک نظریه اخلاقی مبتنی بر فضیلت باشند، بطوری که می‌توان گفت، چهره فلسفه اخلاق، در قرن بیستم کاملاً عوض شده و دوباره حاکمیت ارسطو به میان آمده است. بنابراین در این مقاله، درصدد مقایسه بین دو نظام اخلاق عمل محور و اخلاق

مبتنی بر فضیلت برآمده و از طرح کردن نظریات غایت انگارانه صرف نظر شده است؛ اما این که سه دسته از دیدگاه‌های مبتنی بر عمل را مطرح می‌کنیم، از این باب است که قائلان به اخلاق مبتنی بر فضیلت، معمولاً درصدد انکار این سه دیدگاه برآمده‌اند و دلیل آن این است که هر یک از این سه قسم به نحوی به نقش فضایل اشاره دارند که البته با آن کارکردی که اخلاق مبتنی بر فضیلت در نظر دارد، منافات دارد. پس این دسته بندی براساس آن مدرک و معیاری بعمل آمده که آنها را دقیقاً در مقابل اخلاق مبتنی بر فضیلت قرار می‌دهد.

بررسی سه دیدگاه «اخلاق مبتنی بر فضیلت» و «اخلاق مبتنی بر عمل» و «اخلاق مکمل»

### ۱- دیدگاه اخلاق مبتنی بر عمل

این دیدگاه که به دیدگاه باید شناختی یا وظیفه گروی نیز موسوم است، معتقد است، ارزش یک عمل به نتیجه و آثار آن بستگی ندارد، بلکه به این که براساس اصول اخلاقی باشد بستگی دارد. اصول هدایت کننده عمل همان ماهیت اخلاق است. فضائل ناشی از اصول هستند.

اما برای تبیین بیشتر ابتدا لازم است به سه نمونه، از دیدگاه‌های مبتنی بر عمل اشاره کنیم.

الف - یک دیدگاه معتقد است که قواعد اخلاقی باعث می‌شود که افراد، کارهایی را انجام دهند یا از کارهایی صرف نظر کنند و این افعال می‌توانند توسط کسانی که فاقد فضائل گوناگونی هستند انجام بگیرند، چنانکه می‌توانند توسط کسانی که واجد آن فضائل هستند انجام گیرند. این دیدگاه موسوم به دیدگاه مبتنی بر عمل قواعد می‌باشد. (Ethics P.173)

البته یک اشکال عمده این دیدگاه، این است که ارتباط علی بین فضیلت و عمل را نادیده می‌گیرد. انجام کار درست بدون میل الزام آور، مانند کسی است که هرگز بازی بسکتبال نکرده و بخوهد، در یک مسابقه عظیم شرکت کند. به همین ترتیب ما بدون داشتن فضائل نباید انتظار داشته باشیم که رفتار شایسته داشته باشیم؛ اگرچه به صورت اتفاقی از انجام گرفتن کارهای درست از افراد بی‌فضیلت و کارهای نادرست از افراد صاحب فضیلت متعجب می‌شویم؛ چون به دلیل ارتباط نزدیک علی امکان ندارد که

اراده نیک، کار نادرست انجام دهد یا اراده بی تفاوت، کار نیک انجام دهد. اشکال دیگر این که این نظریه فقط قواعدی را که باعث انجام عمل می شوند، معین می کند؛ اما قواعد اخلاقی دیگری نیز وجود دارند که فضائل را ایجاب می کنند.

ب - نمونه دیگر این که گفته می شود فضائل اخلاقی، امیالی هستند، برای پیروی از قواعد اخلاقی، یعنی برای انجام یا عدم انجام افعال معینی. طبق نظریه مطابقت در باب فضائل، هر فضیلتی مطابق با یک اصل مناسب اخلاقی است. این دیدگاه مشهور به نظریه ساختار گرا (reductionist Thesis) می باشد. (Ethics.P.174.)

برای رد این نظریه می توان به گفته ارسطو استناد کرد که می گوید:

ابتدا باید میل به فضیلت وجود داشته باشد، یعنی دوست داشتن آنچه خوب و شایسته است و تنفر از آنچه که بد و ناشایسته است. بنابراین اگر دو شخص را در نظر بگیریم که اعمال آنها به نحو برابر صحیح است، اما در نگرشهای آنان تفاوتی وجود دارد. یکی از موفقیت‌های دیگران خوشحال و از شکست‌های آنان ناراحت می شود، ولی دیگری از شکست‌های آنان خوشحال و از موفقیت آنان ناراحت می شود، تا زمانی که افعال آنان در خارج، یکسان است، قائلان به اخلاق مبتنی بر عمل، هر دو را به نحو یکسان اخلاقی می دانند؛ در حالی که از نظر قائلان به اخلاق مبتنی بر فضیلت، شخص دوم فاقد گرایش اخلاقی الزامی است، از این رو تکلیف اخلاقی دارد که گرایش خود را عوض کند.

بنابراین دیدگاه مبتنی بر عمل، این ویژگی اخلاق را نادیده می گیرد و اخلاق را به اعمال، تحویل می برد.

ج - دسته سوم، بدین صورت است که گفته می شود، فضائل اخلاقی، هیچ ارزش ذاتی ندارند، بلکه ارزش ابزاری (instrumental value) دارند. فضائل فقط از این جهت که انگیزه اعمال صحیح می شوند، اهمیت دارند، این دیدگاه موسوم به نظریه ابزاری ارزش می باشد.

البته این دیدگاه ابزاری درباره فضائل، توسط قائلان به اخلاق مبتنی بر فضیلت، انکار می شود. فضائل دارای ارزش ذاتی هستند و صرف ابزار نیستند، بلکه بخشی از حیات نیکو می باشند. بنابراین خیر صرفاً به خاطر امور دیگر خیر نیست، بلکه خودش ارزش حیاتی دارد. پس اگر دو شخص فوق را در نظر بگیریم، شخص اولی، فرد بهتری است، چون او گرایش مناسبی دارد. فقط انجام کار خوب، کافی نیست، حتی اگر دلیل

خوبی برای انجام آن باشد؛ بلکه مهم است که آن کار با گرایش درست انجام شود. داشتن گرایش و امیال درست، حتی اگر هیچ کاری انجام نشود لازم است. بنابراین به نظر می‌رسد نیت و انگیزه شخص، رکن اساسی باشد، بطوری که انسانیت انسان در سایه آن شکل می‌گیرد و به بیان دیگر فضائل، خود باعث شکوفایی انسان می‌شوند و از این رو نمی‌توان گفت زندگی، بدون فضیلت زندگی ارزشمندی نیست.

### انتقادات کلی و عمده به اخلاق مبتنی بر عمل (قاعده محور)

۱- اخلاق مبتنی بر عمل، فاقد انگیزه است. در واقع اخلاق مبتنی بر عمل، بی روح و حتی خسته کننده است و نمی‌تواند باعث یا الهام بخش عمل باشد، بویژه که ملاحظه می‌شود که اغلب دستورات و قواعد در چنین نظامهایی سلبی هستند «تو نباید...» جان استوارت میل درباره اخلاق به اصطلاح مسیحی عصر ویکتوری چنین گلایه می‌کند:

«اخلاق مسیحی همه ویژگیهای یک عکس العمل را دارا می‌باشد. بخش عمده آن اعتراضی است، علیه بت پرستی و شرک. آرمان آن بیشتر سلبی است تا ایجابی، انفعالی است تا فعال. در پی دوری از شیطان است، نه این که در جستجوی فعالانه خیر باشد. در فرامین آن «تو نباید» به عبارت «تو باید» غلبه دارد. بلند نظری، همت، منزلت شخصی، حتی حس احترام ناشی از انسانیت محض است، نه جزء دینی تربیت ما و هرگز نمی‌تواند از معیار اخلاقی پرورش یافته باشد که تنها ارزش در آن، ارزش اطاعت است.» (Essay. P.112.)

پس می‌توان گفت چنین نظریه‌ای که اصول اساسی آن بیشتر سلبی است نه ایجابی، ارزش کمی برای اخلاق قائل است، در حالی که اخلاق به عنوان فعالیت ذاتاً دارای ارزش، تلقی می‌شود.

۲- اخلاق مبتنی بر عمل بر اساس یک الگوی الهیاتی - قانونی (Theological - legal Model) است که زمان آن گذشته و تناسبی ندارد. یکی از انتقاداتی که در رابطه با اخلاق مبتنی بر عمل مطرح کرده‌اند، این است که زبان اخلاقی در نظامهای سنتی، معمولاً دارای ساختاری است که به قانون شباهت دارد. بطوری که مفاهیم درست و نادرست در ساختار یک بافت قانونی رخ می‌دهند که در آن نوعی مرجعیت (اقتدار) وجود دارد. البته باید بگوییم که این مشکل در اخلاق قانون طبیعی، سنتی، مطرح می‌شود، چون اصول

اخلاقی را شبیه قانون و خدا را شبیه حاکم در نظر می‌آورد. در حالی که امروزه اخلاق از زنجیره‌های الهیاتی خود جدا شده و تبدیل به فعالیتی خودمختارانه شده است. با این ملاحظه، قید قانونی نظریه اخلاقی جدید، در تضعیف روح اخلاق مؤثر بوده است. اخلاق برای انسان درست شده است نه انسان برای اخلاق.

بنابراین مقصود از این نقد این است که ممکن است، گاهی اصول اخلاقی ما در برابر عمل عمیق‌تر اخلاقی که ناشی از شخصیت ماست، قرار گیرد که در آن صورت، انسان شاید وظیفه‌اش اطاعت از قاعده و قانون نباشد. چنانکه در عبارات کتاب هاگل بری فین آمده که هاگل در آن جا ملاحظه می‌کند که وظیفه‌اش اطاعت از قانون و بازگرداندن دوست سیاهپوست خود و برده فراری است، در حالی که گاهی شخصیت هاگل او را از تحویل دوستش باز می‌دارد. (Ethics. P. 160)

۳- اخلاق مبتنی بر عمل، غالباً ساحت معنوی اخلاق را نادیده می‌گیرد:

اخلاق مبتنی بر عمل، همه داوریه‌های اخلاقی را به داوریهایی درباره اعمال تحویل می‌برد و از کیفیات معنوی قدردانی، عزت نفس، همدلی، داشتن احساسات مناسب، غفلت می‌کند.

حال اگر دو شخص در نظر گرفته شود که هر دو فرصت اختلاس دارند، اما در یکی تلاش مجدانه اراده است که باعث می‌شود او در مقابل وسوسه اختلاس مقاومت کند، در حالی که در دیگری این وسوسه، اصلاً ایجاد نمی‌شود، او به نحو اتوماتیک و ار به خاطر شخصیت خود، این اندیشه زودگذر را نفی می‌کند، در این جا ممکن است گفته شود که فرد اول دارای فضیلت مهم اراده قوی است؛ اما این شخص، فضیلت شخصیت عمیقی که فرد دوم از آن برخوردار است را ندارد.

در این جا افرادی مانند کانت که بر وجدان و یا انجام وظیفه به خاطر خود وظیفه تأکید دارند، می‌گویند که فقط فرد اول شخصیت اخلاقی است، در حالی که فرد دوم، موجودی فوق اخلاقی است. او چیز نیکویی در شخصیت خود دارد که فرد اول فاقد آن است و به همین ترتیب اگر دو فردی را در نظر بگیریم که یکی به جهت نیکوکاری پول خرج می‌کند؛ ولی دیگری به علت احساس تأثر شدید از قربانیان قحطی. در این جا نیز شخصی که با انگیزه چنین کاری را می‌کند دارای احساسات اخلاقی درستی است. در حالی که دیگری یک ماشین اخلاقی محاسبه‌گر است که شور و حرارت متناسب با داوریه پیرامون قحطی و گرسنگی را ندارد.

بنابراین به همان سخن ارسطو می‌رسیم که می‌گوید: ممکن است به این نتیجه برسیم که بگوییم انسانی که از انجام کارهای خیر خوشحال نمی‌شود، اصلاً انسان خوبی نیست؛ زمانی به نحو شایسته می‌توان کسی را درستکار و نیکو نامید که از انجام کار خیر لذت ببرد، نه کسی که از انجام کار نیکو خوشحال نمی‌شود. (Aristotle, 1099a) پس خیر واقعی آن است که شخص، خود مختارانه، مشتاقانه و با میل آنچه را خیر است انجام دهد.

#### ۴- نقد مک اینتایر بر اخلاق مبتنی بر عمل

مک اینتایر از عمیق‌ترین اخلاق‌گرایان عصر حاضر است که در برابر جریانات مختلف مدرنیسم و لیبرالیسم ایستاده و بازگشت به اخلاق ارسطویی را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید:

«اخلاق مبتنی بر عمل بیش از حد بر خود مختاری تاکید می‌کند و از محتوای عام اخلاق غفلت می‌کند.» این انتقاد را مک اینتایر در کتاب *After virtue* مطرح کرده است. وی مدعی است که اخلاق قاعده، محور، نشانه بیماری عصر روشنگری است که درباره اصل خود مختاری مبالغه می‌کند؛ یعنی توانایی هر کس در رسیدن به یک رمز اخلاقی (moral code) به وسیله عقل تنها.

از نظر وی نظامهای قاعده محور، بیش از حد، عقل‌گرا و جزء‌گرا (Atomistic) هستند. مک اینتایر پس از رد چنین فردگرایی، می‌گوید: در جوامع است که فضائل نظیر وفاداری، عاطفه طبیعی، همدردی و علایق مشترک ایجاد می‌شود و گروهها را حفظ می‌کند. این وفاداری اولیه و اساسی است (وفاداری به خانواده، دوستان و جامعه) که امیال شایسته ایجاد می‌کند و به آسایش بشر می‌انجامد.

وی معتقد است که یک نوع نابینایی ایدئولوژیکی محض است که باعث این تصور منحرف می‌شود. چرا که در واقع، همه رمزهای اخلاقی ریشه در اعمالی دارند که خودشان ریشه در سنتها یا صور زندگی دارند و ما اینطور نیست که در خلأ تصمیمات اخلاقی بگیریم. (After virtue. P. 259)

#### - دیدگاه اخلاق مبتنی بر فضیلت (اخلاق محض)

این دیدگاه ریشه در دنیای باستان بویژه در نوشته‌های افلاطون و ارسطو دارد. اخلاق مبتنی بر فضیلت نظریه‌ای است که طرفدار عمل کردن بر طبق فضیلت است و



بعضی اظهار داشته‌اند که شق سومی در نظریه اخلاق است که بدیل نفع‌گرایی و مکتب کانتی می‌باشد. در حالی که یک شخص نفع‌گرا هم ممکن است طرفدار عمل کردن بر طبق فضیلت باشد، اما بخاطر نفع.

بنابراین دیدگاه اخلاق محض معتقد به این است که فضائل غلبه دارند و دارای ارزشی ذاتی هستند. اصول اخلاقی یا وظایف، ناشی از فضائلند. برای مثال اگر ما ادعا کنیم که وظیفه داریم، عادل یا نیکوکار باشیم، باید فضیلت عدالت و نیکوکاری را با دلایل مناسب کشف کنیم. بنابراین اخلاق محض عمدتاً بر حسب فضائل و فضیلت‌مندی سخن گفته است، نه بر حسب آنچه درست یا الزامی می‌باشند. اخلاق مبتنی بر فضیلت، احکام ناظر به وظیفه را اساس اخلاق نمی‌داند و به جای آن، احکام ناظر به فضیلت را اساسی می‌داند. همچنین این دیدگاه معتقد است که صرفاً انجام کار درست اهمیت ندارد، بلکه داشتن انگیزه و میل شایسته در انجام آن نیز لازم است. این دیدگاه منسوب به ارسطو و پیروان او مانند فیلیپ فوت، مک اینتایر و ریچارد تیلور می‌باشد. اما اخلاقیون جدید غالباً ادعا دارند که ارسطو جد و نیای آنهاست، اما خود ارسطو طرح و برنامه‌ای مطرح کرد که از افلاطون و سقراط بود. سقراط پرسشی از دل و هسته اخلاق یونانی مطرح کرد: انسان چگونه می‌بایست زندگی کند؟ هر سه این فیلسوفان معتقد بودند که پاسخ به این پرسش چنین است: «اخلاقی».

بنابراین وظیفه آنان این بود که نشان دهند که چگونه، اخلاقی زندگی کردن، برای شخص بهتر است. تصور افلاطون و ارسطو از اخلاق این است که در درجه اول با پرورش ملکات یا ویژگیهای منش سروکار داشته‌اند با قواعد اصول یعنی این دو عمدتاً بر حسب فضائل و فضیلت‌مندی سخن گفته‌اند، نه بر حسب آنچه که درست و الزامی است. چنانکه افلاطون در کتاب جمهوری می‌کوشد که به تراسیماخوس پاسخ این چالش را بدهد که مردمان عاقل بدنبال بدست آوردن لذت و احترام و قدرت برای خودشان هستند. استدلال وی چنین است: عدالت به معنای وسیع باید با نوعی نظم عقلانی نفس متحد شود. وقتی که انسان ملاحظه می‌کند که خود با عقل خویش متحد شده است پی می‌برد که عادل بودن در واقع برایش بهتر است. (بند ۲۲۲)

ارسطو همین برنامه را ارائه داد و می‌خواست نشان دهد که سعادت انسان در تحقق و انجام فضائل است (نه صرف داشتن آنها)، رکن اصلی ادعای او طرح این استدلال است که ذات انسان بواسطه فضیلت، کامل می‌شود. (Great book. 7729 a.P376) به



هر حال روش ارسطو شبیه روش افلاطون است. اکثر بحثهای کتاب اخلاق نیکو ماخوس با تصاویری از انسان دارای فضیلت آکنده است که می‌خواهد، دیگران را به زندگی مانند، زندگی خود جذب کند. از نظر ارسطو همه فضائل عملی را یک شخص واقعاً صاحب فضیلت، دارا می‌باشد.

سقراط معتقد بود که فضیلت یک چیز واحد است و آن معرفت است. موضع ارسطو در مقابل آن بود: دارا بودن یک فضیلت، دلالت بر دارا بودن همه فضائل دارد.

اما نظریه اخلاق جدید که به فضائل می‌پردازد، از زمان کتاب فلسفه اخلاق جدید «آنسکوم» احیاء شده است. وی احیاء کننده مکتب فضیلت محور در غرب در نیمه دوم قرن بیستم است. در واقع آنسکوم اخلاق فضیلت را بعد از یک فترت طولانی، زنده کرد. در این جا پرسش این است که آیا می‌توان یک تبیین کامل از عمل اخلاقی محض ارائه داد؟ به نظر می‌رسد، این دیدگاه نیز مشکلاتی داشته باشد. یک مورد آن مشکل معرفت شناختی است. این که کدام عادات و عواطف، فضائل اصلی یا مناسب می‌باشند؟ چگونه می‌توانیم فضیلت و عواطف اصلی را بشناسیم و شخص با فضیلت کیست؟

اگر کسی از ما بپرسد که کار صحیح کدام است که انجام دهم؟ پاسخ خواهیم داد آنچه را که شخصی با فضیلت آن را انجام دهد. اما شما پاسخ خواهید داد که شخص بافضیلت کیست؟ پاسخ می‌دهیم کسی که کار خوب انجام می‌دهد. در این صورت ملاحظه می‌شود که با یک استدلال دوری مواجه می‌شویم.

بنابراین به نظر می‌رسد. ما نیاز به معیاری برای شناخت فضائل داریم. زیرا با این مسأله روبرو هستیم که آنچه فضیلت محسوب می‌شود، در طول زمان و مکان تغییر می‌کند. چنانکه مثلاً ارسطو غرور را یک فضیلت خاص می‌دانست؛ در حالی که مسیحیان آن را رذیلت می‌شمارند و یا مثلاً دیدگاه سرمایه داری زیاده طلبی را یک فضیلت می‌داند؛ در حالی که مارکسیستها آن را رذیلت می‌دانند. این اختلاف نظرها ممکن است، حاکی از نوعی نسبیت در فضائل باشد. بنابراین، ما نیازمند به معیار واحدی جهت شناخت فضائل هستیم. مسأله دیگری که مطرح می‌شود، این است که نظامهای اخلاقی مبتنی بر فضیلت، معمولاً هیچ نوع راهنمایی بر این که چگونه باید معضل اخلاقی را حل کرد ارائه نمی‌دهند. اگر از ارسطو در این رابطه بپرسیم، خواهد گفت آنچه را یک شخص نیکو، انجام دهد، انجام بده. اما این پرسش مطرح می‌شود که شخص نیکو کیست؟ ما چگونه می‌توانیم او را بشناسیم؟ حتی اگر در این جا به آن تعریف ارسطو تمسک شود که کار

خوب را واسطهٔ بین دو حد افراط و تفریط می‌داند، باز شناخت کاربرد آن، کار دشواری خواهد بود. بنابراین به نظر می‌رسد اخلاق محض نیز خالی از ایراد نباشد.

۳- دیدگاه سوم، دیدگاه اخلاق مکمل است. (Complementarity Ethics) که اخلاق کثرت‌گرا نیز نامیده می‌شود و معتقد است که هر دو الگوی فوق برای یک نظام کامل ضرورت دارد. نه فقط اصول و نه فقط فضائل، بلکه آنها همدیگر را کامل می‌کنند و هر دو می‌توانند ارزش ذاتی داشته باشند. این دیدگاه اهمیت قواعد و فضائل را به رسمیت می‌شناسد، به نحوی که هیچ کدام به تنهایی کافی نیستند. افرادی مانند رابرت لورن به این دیدگاه معتقدند.

### نتیجه بحث و تعیین قول مختار

همانطوری که ملاحظه شد، نقدهایی بر اخلاق مبتنی بر عمل مطرح شد که حداقل سه مورد آن موجه می‌باشند که عبارت بودند از: بی‌انگیزه بودن، غافل بودن از ساخت معنوی اخلاق و بیش از حد عقل‌گرا و جزء‌گرا بودن. بنابراین به نظر می‌رسد صرفاً کاری را از روی احساس و وظیفهٔ خشک یا هدایت شده انجام دادن مطلوب نباشد و از طرفی در اخلاق مبتنی بر فضیلت نیز، ما با یک مشکل عمده که آن مشکل کاربرد است مواجه هستیم. آن نمی‌تواند به ما بگوید که در موارد خاص که نیاز شدید به راهنما داریم چکار باید بکنیم. چنانکه ما از رذائل گوناگونی خیر داریم که هر کدام در مقابل فضیلت قرار دارند؛ اما دربارهٔ این که بتوانیم خط متمایز کننده‌ای بین آنها بکشیم چیز بسیار کمی می‌دانیم. این پرسش که حیات نیکو چیست؟ آنچه دقیقاً انسان باید انجام دهد چیست؟ یا حتی با چه معیاری باید کوشید تا تعیین کرد که شخص چه کاری باید انجام دهد؟ دربارهٔ این پرسشها اگر یک معیار و راهنما مطرح شود، بسیار مفید خواهد بود؛ چرا که صرفاً مانند ارسطو جای فضیلت را نشان دادن، کفایت نمی‌کند. پس آنچه به عنوان سخن نهایی می‌توان گفت این است که:

اخلاق و وظیفه و اصول و اخلاق فضائل دو وجه مکمل یک اخلاق هستند، بطوری که اصول و فضائل همدیگر را کامل می‌کنند و هر یک به تنهایی کافی نیستند. بنابراین هم نظر با فرانکینا خواهیم شد که می‌گوید، به ازای هر خصلت خوب اخلاقی یک اصل وجود دارد که نوع عملی را تعیین می‌کند که این خصلت اخلاقی خود را در آن می‌نمایاند. و به ازای هر اصلی، یک فضیلت خوب اخلاقی وجود دارد که عبارت است از ملکه یا تمایل به

عمل بر اساس آن اصل.

اما وجه نیاز به هر دو این است که همانطوری که بیان شد برای شناخت فضائل، نیاز به معیار و اصولی داریم و در واقع فضائل بدون اصول کورند. پس اگر اصول را نپذیریم، نمی‌توانیم بدانیم چه خصلتهایی باید تقویت شوند. از طرفی برای این که اخلاق، ضمانتهای اجرایی درونی مناسبی داشته باشد، باید به پرورش چنین ملکاتی پرداخت، بعلاوه باید ویژگیهای منش خاصی را در خود پرورش دهیم؛ زیرا فقط به این دلیل که فاعلی مطابق با اصول خاصی عمل کرده یا نه، نمی‌توان وی را ستایش یا سرزنش کرد. آن فاعل، ممکن است بدون آن که تقصیر داشته باشد، تمام واقعیههای مربوط را نداند و شاید در مورد وظیفه‌اش، صادقانه به خطا رفته باشد، پس باید ملکاتی را بپروریم تا کار صواب را بیابیم. همچنین به نظر می‌رسد که هنگام تعارض بین اصول، این فضائل و ملکات هستند که انسان را یاری می‌کنند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## منابع:

- 1-Ethics -louis P. Pot man. Discorering Right and wrong Third Edition. united states Milrtary Academy
- 2-Essay on liberty. thonost mill, penguin boos 1971
- 3-Aristotle, Nicomachean Ethics, trans, D. Ross. oxford university press, 1980.
- 4-After uirtue-Alasdair-Macirtyre. published by the university of Notre Dame press. Nater Dame. Idian. second ed.
- 5-Great books of the Western world mortimer editor in cbief. ADLER. J.
- 6-Plato-Republic-trans, R. Waterfield-Oxford university press. 1995.
- ۷- فلسفه اخلاق - فسرانکینا- ترجمه: هادی صادقی، مؤسسه فرهنگی طه.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی